

انقلاب و ضد انقلاب

در آلمان

اثر: فریدریش انگلس

فهرست

صفحه	عنوان
۲	سخنی کوتاه با خواننده
	ضمیمه ها
۴	۱- تاریخ اتحادیه کمونیستها
۱۶	۲- مطالبات حزب کمونیست در آلمان
	﴿مطالبات حزب کمونیست در آلمان﴾، در کتاب «انقلاب و ضد انقلاب در آلمان» درج نشده است، اما جزو فهرست مطالب این کتاب می باشد.
	﴿مطالبات حزب کمونیست در آلمان﴾ در کتاب «اتحادیه کمونیستها»، از انتشارات نسیم، سال ۱۹۹۸ (مرداد ۱۳۷۷) درج گردید، و من از روی کتاب مذکور بازنویسی کردم. حجت برزگر ﴿﴾.
۱۹	۳- خطابه دفتر مرکزی به اتحادیه کمونیستها در ماه مارس ۱۸۵۰

سخنی کوتاه با خواننده

انقلاب و ضد انقلاب در آلمان، که ترجمه کامل فارسی آن اینک در دسترس علاقمندان ادبیات مارکسیستی قرار میگیرد، در اصل سلسله مقالاتی است که از تاریخ ۲۵ اکتبر ۱۸۵۱ تا ۲۳ اکتبر ۱۸۵۲ در روزنامه آمریکائی نیویورک دیلی تریبیون بقلم فریدریش انگلس و به امضای کارل مارکس انتشار یافته است. در اوت ۱۸۵۱ شارل دانا، یکی از اعضای هیات تحریریه روزنامه تریبیون از مارکس دعوت به همکاری نمود. ولی از آنجا که مارکس در آن ایام سخت سرگرم کار بررسی و مطالعه مسائل اقتصادی بود،

از رفیق و هم‌زمش، فریدریش انگلس خواست تا سلسله مقالاتی در باره انقلاب آلمان برای روزنامه مذکور تهیه نماید. این مقالات بقلم انگلس و زیر نظر کارل مارکس تهیه و تنظیم شد و به امضای کارل مارکس در روزنامه تربیون درج گردید. از این‌رو سالیان دراز در جنبش بین‌المللی کارگری این مقالات بعنوان اثر مارکس شهرت داشت، تا اینکه در سال ۱۹۳۱ با انتشار نخستین مکاتبات میان مارکس و انگلس این مطلب روشن شد که نگارنده اصلی مقالات، فریدریش انگلس بوده است و نه مارکس. این مقالات در دوران حیات آنها مجدداً انتشار نیافت. اول بار این مقالات در سال ۱۸۹۱ از طرف الئونوره مارکس دختر کارل مارکس، زیر عنوان «انقلاب و ضد انقلاب در سال ۱۸۴۸» بصورت کتاب بزبان انگلیسی تنظیم شد و او برای هر یک از مقالات عناوینی انتخاب کرد که بعدها در ترجمه به سایر زبانها نیز این تیتراها حفظ گردید. در همانسال کتاب بزبان آلمانی ترجمه و منتشر شد. در سال ۱۹۰۰ به همت دختر دیگر مارکس لورا لافارگ این اثر بزبان فرانسه ترجمه و انتشار یافت. و بالاخره در سال ۱۹۰۰ متن کامل آن بزبان روسی در لندن منتشر شد. انتشار این اثر بزبان فارسی، گام دیگری است در جهت پرکردن خلاء ادبیات کلاسیک مارکسیستی که برای تحقیق و بررسی مسائل جنبش بین‌المللی کارگری مورد نیاز قطعی پژوهندگان مبارز است. در این کتاب، که یکی از آثار برجسته تئوریک مارکس و انگلس بشمار میرود، ماهیت و نقش طبقات در تکانهای عظیم اجتماعی و مبارزات طبقاتی سالهای ۱۸۴۸ ببعد آلمان، با دقت خاص این اندیشمندان بزرگ پرولتاری، مورد بررسی تاریخی قرار گرفته است. برای کمک به درک کاملتر رخدادهای آنزمان، ما لازم دانستیم که سه اثر دیگر این رهبران کبیر پرولتاریا را ترجمه و بصورت ضمیمه در این کتاب بیاوریم: ۱- تاریخ اتحادیه کمونیستها، ۲- مطالبات حزب کمونیست در آلمان، ۳- خطاییه دفتر مرکزی اتحادیه کمونیستها.

ترجمه فارسی کتاب از روی متن انگلیسی انجام گرفته است و پیوسته با متن آلمانی مقابله و تطبیق شده است. در مواردی که شکل بیان متن اصلی انگلیسی با شکل بیان ترجمه آلمانی تفاوت پیدا کرده است، از آن شکل بیانی پیروی شده است که برای بیان فارسی مناسب تر بوده است.

همانطور که ما در مقدمه بر ترجمه فارسی «جنگهای دهقانی در آلمان» یادآور شدیم، معتقدیم که در شرایط کنونی جنبش کارگری ایران، ترجمه و

انتشار آثار اصلی کلاسیک، یکی از وظایف مبرم کمونیستهای میهن ماست و کاریست بی نهایت ضرور و بدون ترس و وا همه از نارسائیها و کمبودها در ترجمه فارسی باید به این کار دست زد، به این امید که پیگیری و دقت بیش از پیش ادامه دهندگان این راه، در آینده نارسائیها و کمبودها را از میان برمیدارد و با پرکردن گوشه ای از خلاء عظیم تئوریک موجود در جنبش کارگری ایران، جریان فکری سالم را در جنبش سوسیالیستی ما قدم بقدم به پیش میراند. چنین باد.

تاریخ اتحادیه کمونیستها

با محکومیت کمونیستهای کلن در سال ۱۸۵۲ پرده، اولین مرحله جنبش مستقل کارگری آلمان پایان یافت. این مرحله امروز تقریباً بدست فراموشی سپرده شده است. مع الوصف از سال ۱۸۳۶ تا ۱۸۵۲ ادامه داشت و این جنبش در اشاعه خود میان کارگران آلمانی در خارج تقریباً در تمام کشورهای متمدن نقش داشت. و نه تنها این، جنبش کنونی بین المللی کارگری در محتوی، ادامه مستقیم جنبش کارگری آلمان است که اصولاً نخستین جنبش بین المللی کارگری بود و بسیاری از عناصری که بعدها در تشکیلات بین المللی کارگری رهبری را در دست گرفتند، از این جنبش بیرون آمده بودند. و اصول تئوریکی که اتحادیه کمونیستها در «مانیفست کمونیستی» سال ۱۸۴۷، بر روی پرچمش نوشته بود، امروز نیز نیرومندترین وسیله بهم پیوستگی مجموعه جنبش پرولتری اروپا و آمریکا را تشکیل میدهد.

تاکنون تنها یک سند اصلی در باره تاریخ مرتبط آن جنبش در دست است. این همان باصطلاح کتاب سیاه می باشد: توطئه های کمونیستها در قرن نوزدهم، اثر ورموت و اشتییر، برلن، در دو جلد، سال ۱۸۵۳، ۱۸۵۴. این اثر که از طرف دو تن از اصیل ترین ارازل پلیس قرن ما به دروغ سرهم بندی شده، این اثر ساختگی که لبریز از قلب عمدی واقعیات است، هنوز هم در حال حاضر بمشابه آخرین سند آلمان، در خدمت تمام نوشتجات غیر کمونیستی قرار میگیرد.

از گروه مهاجرین آلمانی در پاریس در سال ۱۸۳۴ سازمان مخفی ای بنام اتحادیه «مطرودین» بوجود آمد، که ماهیتاً سازمانی دمکراتیک و جمهوریخواه بود. در سال ۱۸۳۶ عناصر افراطی از این سازمان بریدند و اتحادیه نوین مخفی عدالت را بنیاد نهادند که اعضای آنرا عمدتاً پرولترها تشکیل میدادند. سازمان مادر، که تنها مخمورترین عناصر مانند ژاکوب وندی، بدان وفادار مانده بودند، بزودی دچار رخوت عمیقی شد، هنگامیکه پلیس در سال ۱۸۴۰ شعباتی از آنرا کشف نمود، دیگر از آن سایه ای بیش باقی نمانده بود. در مقابل اتحادیه بسرعت رشد یافت. اتحادیه، از منشاء شاخه آلمانی، کمونیسم کارگری فرانسه بود که عقاید تئوریک خود را عموماً مدیون خاطرات بابویستی میگردید که تقریباً در این زمان در پاریس بخود شکل معینی میگرفت. در میان این محافل، تعاونی اجناس بعنوان نتیجه طبیعی «مساوات» مطالبه میشد. نیت اتحادیه عدالت با مقاصد سایر جمعیت‌های مخفی پاریس در آنزمان یکسان بود، فعالیت‌های تقریباً بطور مساوی بین کار تبلیغاتی و اقدامات توطئه‌گرانه تقسیم میشد. پاریس هنوز بعنوان نقطه مرکزی پیکار انقلابی بشمار میرفت، در صورتیکه تدارک کودتای احتمالی در آلمان، بهیچوجه غیر ممکن بنظر نمیرسید. معهداً، از آنجائیکه به پاریس بعنوان محلی که جنگ قطعی در آن بوقوع خواهد پیوست، نگریسته میشد، اتحادیه در واقع چیزی بیش از یک شعبه آلمانی اجتماعات مخفی فرانسوی، و بویژه جامعه موسمی کارگران که تحت رهبری بلانکی و باربه، قرار داشت، نبود. اتحادیه در یک رابطه نزدیک با جامعه موسمی کارگران قرار داشت. هنگامیکه فرانسویان در دوازدهم ماه مه ۱۸۳۹ بپا خاستند، اعضاء شعبات اتحادیه با آنان همگام گشتند و بدینوسیله به شکست مشترکی کشانده شدند.

از آلمانیها کارل شایر و هاینریش باور گرفتار گشتند و دولت لوئی فیلیپ راضی شد، آنها را پس از مدتی بازداشت و اخراجشان کند. هر دو به لندن رفتند. شاپر اهل وایلبورگ در ناساو، دانشجوی جنگلداری دانشگاه گیسن، در سال ۱۸۳۲، بعنوان یکی از افراد توطئه‌گئورگ بوشنر در سوم آوریل ۱۸۳۳ در حمله به پاسگاه پلیس «کنستابلر» در فرانکفورت، شرکت داشت. او پس از این عمل به خارج از کشور فرار کرد و در فوریه ۱۸۳۴ در عملیات قطار مازینی بسوی ساوی شرکت جست. شاپر بعنوان نمونه یک انقلابی حرفه ای در سالهای ۱۸۳۰ نقش بزرگی ایفاء نمود، او با قامتی عظیم و روحیه ای

مصمم و نیرومند همواره آماده بود، تا هستی خود را بخطر بیاندازد. رشد مداوم وی از یک سفسطه گر به یک کمونیست نشان میدهد که وی، گرچه تا حدودی کند ذهن بود، معهذاً آمادگی پذیرش عقاید نوین را داشت. او یکبار که بنظریه ای میرسید جانانه از آن دفاع مینمود، و درست بهمین جهت احساسات انقلابیش گاهگداری بر عقلش غالب میشد. ولی او همواره پس از پی بردن به عیوب خود آشکارا بدان اذعان میکرد. او یک مرد کامل بود، و آنچه که مربوط به سهم وی در پایه گذاری جنبش طبقه کارگر آلمان می باشد، هرگز فراموش نخواهد شد.

هاینریش باور، اهل فرانکن، شغل سابقش کفاش و مردی شوخ، زنده دل و هشیار بود و در جثه کوچکش زیرکی و عزم راسخ نهفته بود.

باور پس از ورود به لندن، به همراه شاپر که در پاریس حروفچین بود و اکنون بعنوان معلم زبان روزگار میگذراند، رشته های از هم گسیخته اتحادیه را بار دیگر بهم گره زده و لندن را بدل بمركز فعالیتهای اتحادیه نمودند. یوزف مول در اینجا (چنانچه قبلاً در پاریس چنین نکرده باشد) بآنها پیوست. او از اهالی کلن و دارای حرفه ساعت سازی بود. وی صاحب هیبتی نسبتاً هرکول مآب بود - او، و شاپر بارها در مقابل صدها مهاجم از در ورودی سالن بطور موفقیت آمیز نگهبانی کردند -، مردی که از دو رفیق دیگرش از لحاظ انرژی و عزم راسخ چیزی کم نداشت، اما از نظر قوه تفکر بر آنها تفوق داشت. وی نه تنها یک دیپلمات مادرزاد بود، آنچنانکه موفقیتهایش در سفرهای اعزامی بیشمار گواه آنست، بلکه همچنین زمینه مساعد تری برای درک مسائل تئوریک داشت. من در سال ۱۸۴۳ با آنها در لندن آشنا شدم، آنها اولین انقلابی پرولتری بودند که تا آنزمان من دیده بودم و باوجود اینکه در آن ایام برداشتهای ما در جزئیات معینی اختلاف داشت و (تکبر تنگ نظرانه فلسفی من بحد کافی تلافی کمونیسم تنگ نظرانه مساوات گرای آنها را مینمود!) ولی، در ایام جوانیم که تازه پا بسن میگذاشتم، تأثیر عمیقی را که این سه مرد بر روی من گذاردند، هرگز نمیتوانم فراموش کنم.

در لندن، بمیزان کمتری در سوئیس، آزادی انجمنها و اجتماعات بسود آنان بود. در هفتم فوریه ۱۸۴۰ انجمن تعلیماتی کارگران آلمانی تأسیس یافت که هنوز پایدار است. انجمن تعلیماتی کارگران بعنوان حوزه تبلیغاتی برای عضوگیری اتحادیه عمل میکرد؛ و از آنجائیکه کمونیستها فعالترین و

هوشمندترین اعضای انجمن بودند، مانند همیشه برای آنها این امر واضحی بود که رهبری سازمان باید در دست اتحادیه باشد. در مدت زمان کوتاهی اتحادیه توانست دارای چندین «انجمن»، یا آنطوری که در آنزمان نامیده میشد «کلبه»، در لندن باشد. در سوئیس یا هر جای دیگر، تاکتیکی بکار بسته میشد که در اینجا تعیین میگردید. در هر جائیکه امکان تشکیل سازمانهای کارگری موجود بود، تا حدود زیادی از آنها بهمین منوال بهره برداری میشد. در جائیکه قانون مانع تشکیل آنها میگشت، سازمانها شکل اجتماعات تمرین سرودهای دستجمعی، سازمانهای ورزشی و غیره بخود میگرفتند. ارتباط میان گروهها عمدتاً از طریق جریان مداوم رفت و آمد اعضای در حال سفر عملی میشد. در صورت لزوم، این اعضای مسافر بصورت کادر عمل میکردند. در هر دو حال، اتحادیه در پرتو فراست و درایت دولت بطرز حیات بخشی حمایت میشد، بدین صورت که کارگرانی که مورد پسند دولت نبودند، تبعید میشدند - در نه دهم موارد چنین افرادی عضو اتحادیه بودند - و از اینطریق تبدیل به کادر میشدند.

گسترش اتحادیه نو بنیاد رشد پراهمیتی بود و بخصوص در سوئیس. در اینجا مردانی چون وایتلینگ (۷۰ - ۱۸۰۸)، آگوست بکر (۷۵ - ۱۸۱۴)، یک مغز بزرگ که اما بعلت تزلزل درونیش مانند بسیاری از آلمانیها بقیهرا کشانده شد، و سایرین سازمان قوی ای را تشکیل دادند که اصول آن کم و بیش از سیستم کمونیستی وایتلینگ گرفته شده بود. در این مقاله جای انتقاد به کمونیسم وایتلینگ نیست. لیکن بخاطر اینکه اهمیت آن بمشابه اولین تکان مستقل تئوریک پرولتاریای آلمان نشان داده شود، کار بهتری از این نمیتوانم انجام دهم که به نقل قولی از مارکس در مجله فورورترس (Vorwärts) چاپ پاریس، سال ۱۸۴۴ اشاره کنم: «در کجا بورژوازی آلمان، از جمله فیلسوفها و نویسندگان میتوانند اثری ارائه دهند که مدافع آزادی سیاسی بورژوازی باشد و بنحوی بتواند با اثر وایتلینگ، بنام "ضمانتهای هم آهنگی و آزادی" قابل قیاس باشد؟ کسی که سیستم بی خاصیت ادبیات سیاسی توخالی و زهوار در رفته آلمان را با این اثر جوان نوظهور، پر عظمت و درخشان طبقه کارگر آلمان مقایسه کند، کسی که کفشهای بچگانه فوق العاده بزرگ پرولتاریا را با کفشهای سیاسی تنگ و پاشنه سائیده شده بورژوازی مقایسه کند، قضاوتی جز این نمیتواند داشته باشد که سیندرلا به پیکر عظیم الجثه ای رشد خواهد نمود.» امروز این پیکر عظیم الجثه در

برابر ما قرار دارد و هنوز سالهای بسیاری را در پیش دارد که به قامت تمام و کمال خود برسد.

شعبات زیادی در آلمان تشکیل میشدند که از همان آغاز بعلت و ویژگی ذاتیشان ناپایدار و رفتنی بودند. لیکن تعداد آنهائیکه بوجود می آمدند، نسبت بآنهائیکه منحل میگرددیند، بمراتب فزونتر بود. پلیس آلمان ابتدا در سال ۱۸۴۶ یعنی هفت سال پس از بنیانگذاری اتحادیه، در برلن (منتل) و در ماگدبورگ (بک)، موفق به کشف رد پای اتحادیه گردید ولی علیرغم این قادر به تعقیب آنها نبود. وایتلینگ، در پاریس و قبل از عزیمت به سوئیس در سال ۱۸۴۰ عناصر پراکنده اتحادیه را گردهم آورده بود. گروه هسته اصلی اتحادیه را، خیاطان تشکیل میدادند. خیاطان آلمانی در همه جا یافت میشدند. در سوئیس، لندن و پاریس. در شهر پاریس، آلمانی بحدی زبان این حرفه بود که در سال ۱۸۴۶ من خیاط نروژی ای را میشناختم که از درونتهایم از راه دریا به پاریس آمده و در طول هجده ماه تقریباً کلمه ای بزبان فرانسوی صحبت نکرده بود، معهذا صحبت کردن زبان آلمانی را بطور عالی آموخته بود. انجمنهای پاریس در سال ۱۸۴۷ عمدتاً از دو حوزه خیاطان و یک حوزه مبل سازان تشکیل میگرددید.

از زمان انتقال مرکزیت اتحادیه از پاریس به لندن و بعد از آن نقطه ثقل جدیدی پیدا شد. بدین ترتیب که اتحادیه تدریجاً از شکل آلمانی بصورت انترناسیونال در آمد. در اتحادیه علاوه بر افراد آلمانی و سوئیسی سایر ملیتها که همگی بیشتر از هر زبان دیگری با زبان آلمانی محاوره میکردند، یافت میشدند. در آنجا اسکاندیناویها، هلندیها، مجارها، بوهمی ها و اسلاوهای جنوبی و حتی روسها و اهالی آلتاس از جمله ملیتهای موجود در اتحادیه بودند. در سال ۱۸۴۷ در میان سایرین حتی یکنفر از گارد نارنجک اندازان انگلیسی با اونیفرم جزء مهمانان دائمی بود. اتحادیه بزودی نام خود را بجامعه تعلیماتی کارگران کمونیست تغییر داد. بر روی کارت عضویت جمله زیر حداقل به بیست زبان، گرچه در اینجا و آنجا اشتباهات زبانی در آن دیده میشد، آمده بود: «تمام انسانها با هم برادرند.» تشکیلات مخفی اتحادیه نیز مانند تشکیلات علنیش بزودی خصلت بین المللی، _ البته با یک برداشت محدود _، بخود گرفت، عملاً بدلیل گوناگونی ملیت اعضای متشکل در آن و از نقطه نظر تئوری بدلیل کسب این ضرورت که پیروزی هر انقلاب متکی به اروپائی بودن آن میباشد. غیر از این دو دلیل دلایل دیگر وجود نداشت،

ولی زمینه برای رشد این تحول موجود بود.

تماس ممتد با انقلابیون فرانسوی از طریق پناهندگان در لندن، همان رفقائی که در مبارزه ۱۲ مه ۱۸۳۹ شرکت کرده بودند، برقرار میگردید، و از همین طریق با رادیکالهای لهستان، هم مهاجرین رسمی لهستان و همچنین مازینی مخالف رفقای اتحادیه بودند. چارتیستهای انگلیسی نیز بخاطر ویژگی انگلیسی بودن جنبششان از طرف اتحادیه ضد انقلابی معرفی شده و کنار نهاده شده بودند. بعدها رؤسای اتحادیه در لندن با اینها از طریق من در تماس آمدند.

باز هم تحولات جدید سبب تغییرات بیشتری در ماهیت اتحادیه گردید. در آن روزها که هنوز به پاریس بدرستی بعنوان زادگاه انقلاب نگاه میشد، تدریجاً اتحادیه از وابستگی به توطئه گران آن خلاص میگردید. گسترش کمی اتحادیه وجود این آگاهی را سبب گردید، که اتحادیه در میان کارگران بیش از پیش ریشه بدواند و اینکه این نفس تاریخی به کارگران آلمان محول گردیده تا پرچم کارگران سراسر اروپا را چه از شرق و چه از غرب، به اهتزاز درآورند. دیگر مجاز بود، وایتلینگ را بعنوان یک تئوریسین کمونیسم در کنار رقبای فرانسوی هم عصرش قرار داد. بالاخره بر پایه تجربیات دوازده مه این آموزش کسب گردیده بود که تلاشهای کودتاگرایانه بی ثمر می باشند. اینکه هنوز هم بهر واقعه ای بمثابة نقطه احتمالی شروع یک شورش انقلابی نگاه میشد و باز اینکه هنوز هم عناصر نیمه توطئه گر بطور کل مستقر بودند، چیزی جز یک مقاومت انقلابی که اکنون در جریان برخورد با نظریات نافذ و صحیح قرار داشت، نبود.

در مقابل تئوری اجتماعی اتحادیه خود دارای یک اشتباه، هر چند هم نامشخص بود، که از روابط درونیش برمیخاست. اعضاء تا آنجائیکه اصولاً کارگر بودند، بطور کلی از پیشه وران تشکیل میشدند. اشخاصی که اینان را استثمار میکردند، خود در شهرهای بزرگ استادکاری بیش نبودند. در آنزمان در لندن تبدیل شیوه استثمار از خیاطی یا باصطلاح صنایع پوشاکی که در طی آن کارگاههای خیاطی بحساب تولید برای سرمایه داران می بایستی تبدیل به صنایع خانگی شوند، هنوز مراحل جنینی خود را میگذراندند از یکطرف فرد استثمارگر یک صاحبکار کوچک بود و از طرف دیگر کارگران خود آرزو مینمودند تا روزی تبدیل به یک صاحبکار شوند. علاوه بر این بقایای روحیه صنفی گری بمقیاس وسیعی در پیشه وران آلمانی رسوب کرده

بود. برای بیان درجه مقام والای این پیشه وران کافی است که اشاره شود که اینان نه تنها هنوز پرولتاریای تمام عیار نبودند، بلکه بعنوان زائده خرده بورژوازی در حال تبدیل به پرولتاریا شدن، هنوز با بورژوازی و یا بعبارت دیگر با سرمایه بزرگ در تضاد مستقیم قرار نداشتند. ولی علی‌رغم این واقعیت اینان در چنان موقعیتی بودند که بتوانند تکامل بعدی خود را، اگر چه بدون آگاهی کافی، ولی بطور غریزی نموده و حزب پرولتاریائی را پایه گذاری کنند. باوجود این بعضی از مانع تراشیهای اینان که سرچشمه اش را باید در پیشداوریهای کاسبکارانه آنها جستجو نمود، غیرقابل اجتناب بود، بخصوص زمانیکه نوبت به انتقاد از اجزای جامعه موجود و یا بررسی از واقعیات آن میرسید. من معتقدم که در کل اتحادیه در آلمان حتی یکنفر هم یافت نمیشد که حداقل یک کتاب در باره اقتصاد خوانده باشد، این کمبود در هر حال هیچ ظنیی نداشت و برای عبور از مانع تئوری گاهگاهی شعارهای «برابری»، «برادری»، و «عدالت» نیز بآنها مدد میرساند!

همزمان با تئوری کمونیستی که اتحادیه و وایتلینگ طرح ریزی مینمودند، تئوری کمونیسم بسیار متفاوت دیگری پا به عرصه وجود میگذاشت. زمانیکه من در منچستر زندگی میکردم با کمال تأسف در یافتن که عوامل اقتصادی، که تابحال تمام تاریخ نویسان برای آنها نقشی جزئی و یا اصولاً هیچگونه نقشی قائل نبوده اند، حداقل در تحت شرایط نوین، قدرت تعیین کننده ای در جهان می باشند؛ که این عوامل اقتصادی علت تضادهای طبقاتی معاصرند؛ که در آن کشورهاییکه بعزت رشد عظیم صنعت (مانند انگلستان)، این تضادها بطور روشنی تجلی می یابند، احزاب سیاسی جدید، مبارزات حزبی نوین بوجود می آورند و نتیجتاً سیمای حیات سیاسی را کاملاً تغییر میدهند. مارکس (عنقریب) در سال ۱۸۴۴ با نگارش در سالنامه آلمانی – فرانسوی نشان داد که وی نیز بهمین نتایج رسیده است. او معتقد بود که این دولت نیست که شرایط جامعه بورژوائی را شکل داده و آنرا تنظیم میکند، بلکه بعکس این جامعه بورژوائی است که دولت را شکل داده و بدان نظم میبخشد؛ و بنابراین، سیاست و تاریخ تکامل سیاسی باید در پرتو شرایط اقتصادی و تکامل تدریجی آنها مورد تحلیل قرار گیرند، نه آنطوریکه تا بحال بطور معکوس انجام گرفته است. زمانیکه من مارکس را در تابستان ۱۸۴۴ در پاریس ملاقات کردم، مسلم بود، تا بآنجائیکه مربوط به مسائل تئوریک میشود، نظراتمان کاملاً با هم تطابق دارد. آلمان را میتوان سرآغاز

کار مشترک ما، دانست. هنگامیکه دوباره در بهار ۱۸۴۵ همدیگر را، اینبار در بروکسل ملاقات کردیم، مارکس اکنون نکات عمده را در تئوری ماتریالیستی تاریخ عمیقاً مورد بررسی قرار داده بود. آنگاه ما ساختمان تئوری را در اجزاء متعدد آن وظیفه خود قرار دادیم.

این تئوری، که نقش آن ایجاد یک تحول انقلابی در علم تاریخ بود و عمدتاً به مارکس تعلق داشت (بخاطر اینکه من سهم بسیار ناچیزی در قضیه داشتم)، برای جنبش طبقه کارگر معاصر اهمیت شایانی داشت. از آن پس دیگر امکان نداشت که به کمونیسیم، میان فرانسویان و آلمانیها، و به چارتیسم، در بین انگلیسی ها، بمشابه پدیده های تصادفی، که امکاناً میتوانستند ابداً بوجود نیایند، نگریم. این جنبشها بمشابه بیان آرمانهای یک طبقه ستمدیده، طبقه ای که بعنوان محصول حیات نوین پا به عرصه وجود گذاشته بود، یعنی طبقه پرولتاریا، محسوب میگردید؛ این جنبشها بمشابه اشکال کم و بیش تکامل یافته یک نبرد اجتناب ناپذیر تاریخی علیه طبقه حاکمه، یعنی بورژوازی تبلور یافت. معهداً، بمشابه اشکال مبارزه طبقاتی با مبارزات طبقاتی گذشته از لحاظ ویژگی زیر تفاوت دارد: طبقه ستمدیده امروز، پرولتاریا، نمیتواند رهائی خود را بدون آزاد ساختن کل جامعه از تقسیم طبقاتی بدست آورد. پیروزی پرولتاریا به جنگ طبقاتی خاتمه خواهد داد. پس از آن کمونیسیم بمعنای تشریح پردامنه تخیلی یک ایده آل اجتماعی، که تا سرحد امکان بکمال مطلوب نزدیک میشود، تلقی نمیگردید. بعکس، از آن پس کمونیسیم معنای درک از خصلت شرایط و هدفهای عام ناشی از مبارزه ای را یافت که پرولتاریا در آن گام نهاده بود.

ما مایل نبودیم که این نتایج علمی نوین را در مجلدهای قطور برای رشد و بهبود فکری و اخلاقی ابلهان حرفه ای پیشنهاد نمائیم. هر دوی ما با تمام آنچه که در وجود خود داشتیم به جنبش سیاسی گام نهاده، با جهان فرهنگی بویژه در استانهای غربی آلمان، روابط معینی برقرار نموده و با پرولتاریای متشکل پیوندهای عمیقی داشتیم. بنابر مسئولیتی که بعهد ما بود، می بایستی بینش خود را بر پایه علمی استوار و مستحکم سازیم؛ ولی بهمان اندازه وظیفه داشتیم که پرولتاریای اروپا را بطور عام و پرولتاریای آلمان را مشخصاً بسوی معتقدات خود جلب نمائیم. ما بمجرد اینکه مسائل را برای خود روشن کردیم دست بکار شدیم. جامعه کارگران آلمان را در بروکسل بنا نهادیم و روزنامه را در اختیار گرفتیم. این جریده تا انقلاب فوریه در

دستمان بود. ما توسط یولیان هارنی با چارتیستها در تماس قرار گرفتیم. من برای روزنامه "The Northern Star" ارگان مرکزی جنبش چارتیستی، که سردبیر آن هارنی بود، مقاله مینوشتم. همچنین ما با دمکراتهای بروکسل همکاری میکردیم. اتحادیه دمکراتیک یک سازمان بین المللی بود که در بروکسل پایه گذاری شد و در حقیقت مارکس معاون بخش آلمانی آن بود. بعلاوه، ما با دمکراتهای فرانسوی که روزنامه ای بنام "Réforme" منتشر می ساختند، تماس حاصل نمودیم و من برای آن مقالاتی مینوشتم. در یک کلام، روابط ما با سازمانهای رادیکال و پرولتری و جراید دست چپی کمبودی نداشت.

روابط ما با اتحادیه عدالت بقرار زیر بود: البته ما از وجود این جمعیت مطلع بودیم. سالها قبل در ۱۸۴۳ شاپر، بمن پیشنهاد عضویت در آنرا کرده بود، ولی بععل کاملاً روشن من دعوت وی را رد کرده بودم. معهذا، ما فعالانه بمکاتبات خود با «انجمن» لندن ادامه دادیم، و حتی با دکتر اوربک که در آنزمان عضو رهبری کننده «انجمن» پاریس بود، روابط بسیار نزدیکی داشتیم. ما بدون اینکه خود را با شرایط داخلی اتحادیه درگیر کنیم، درباره تمام مسائل مهم آن مطلع میشدیم و از طریق شفاهی، نامه و جراید، بینش تئوریک خود را بسمع اعضاء میرساندیم. علاوه بر آن، در مواقع مخصوص (مثلاً در رابطه با امور داخلی حزب کمونیست که در پروسه تشکیل بود) اعلامیه های لیتوگرافی شده، منتشر میکردیم، و آنها را برای رفقایمان و افرادی که با ما مکاتبه داشتند به سراسر جهان میفرستادیم.

دانشجوی جوانی بنام هرمان کریک (۵۰ - ۱۸۲۰) اهل وستفالن، به آمریکا مهاجرت کرد. او پرده از اسرار خود برداشت که رابط اتحادیه بوده، با هارور هارینگ دیوانه پیوند دارد و پیشنهاد نمود که با کمک گرفتن از اعتبار اتحادیه، انقلاب در آمریکای جنوبی را آغاز کند. وی روزنامه ای منتشر ساخت که در آن از یکنوع کمونیسم کاملاً احساساتی که بر پایه شور و عشق قرار داشت، سخن میراند. ما بیدرنگ بوسیله یک اعلامیه که عاری از تأثیر نبود، حملات او را پاسخ دادیم. تا آنجائیکه مربوط به اتحادیه میشد، خبر بیشتری از وی شنیده نشد.

بعدها وایتلینگ به بروکسل آمد. ولی دیگر او آن کارگر جوان رک گوی خیاطی نبود که زمانی نسبتاً در شگرفی از استعدادهای خود، آنچنان مشتاقانه میخواست که تصویر روشنی از واقعیت چگونگی دنیای کمونیسم

داشته باشد. اکنون وی مرد بزرگی بود که منزلت والایش او را هدف نیشخند حسودان میساخت، کسی که مدام از رقبا و دشمنان پنهانی خود شک داشت که مبادا برای به دام انداختن وی دامی گسترده باشند؛ پیغمبری بود که از مملکتی به مملکت دیگر دنبال میشد، رسولی که برای تحقق بهشت بر روی زمین نسخه ای آماده داشت که ارائه دهد و بخود میباید که وی با هر کسی که روبرو شده است، آنها سعی نمودند که آنرا از وی بریابند. هم اکنون میانه او با اعضای اتحادیه در لندن و بروکسل بهم خورده بود. در شهر ثانوی مارکس و همسرش با حوصله مضافاً خارق العاده ای به وایتلینگ، خوش آمد گفتند. اما وایتلینگ با هیچکس نمیتوانست همراه شود. وی به امید اینکه بتواند به رسالت پیامبری خود ادامه دهد به ایالات متحده سفر کرد.

تمام این شرایط متعدد سهم خود را برای ایجاد تغییر در اتحادیه پیدا نمودند. این تغییر بینش بخصوص در بین اعضاء لندن محسوس بود. از لحاظ تئوریک هم نقصان کمونیسم مساوات گرای فرانسوی و هم نوع کمونیسم وایتلینگ روزبروز روشنتر میشد. تلاش وایتلینگ در جهت رجعت دادن کمونیسم به پراتیک مسیحیت – چنین پیشنهادات مشعشانه ای، حقیقتاً در «انجیل گناهکاران مظلوم» وی یافت میشود – یا جنبش را، در سوئیس، بدامان ابلهانی چون آلبرشت (۷۲ – ۱۸۰۹) رها کرد یا آنرا باستثمار پیغمبران تقلبی ای چون کولمن محکوم نمود. «سوسیالیسم حقیقی» (رجوع شود به بخشی از مانیفست درباره سوسیالیسم آلمانی یا سوسیالیسم حقیقی)، یا تظاهر جاهلانه چند فرد اهل ادب، چیزی جز ترجمه عبارات سوسیالیستی فرانسوی بزبان آلمانی هگلی نبود که با ترشحات احساساتی رنگ پریده درباره عشق مزین میگردید. این جریان بوسیله کریک و سایر خوانندگان ادبیات مزبور بدرون اتحادیه آورده شده بود و اکنون دیگر بی اصل و نسبی عشق ورزی آبدار این دکترین انقلابیون پرسابقه و کارآزموده را متنفر میساخت آن عقاید تئوریکی را که تابحال معتقد بودند، سریعاً غیر قابل دفاع میگشت، و اشتباهاتی که از این تئوریا ناشی میشد بیشتر و بیشتر نمودار میگردد. درنتیجه، مسئولین اتحادیه در لندن بطور روزافزون به صحت تئوریهای جدیدی که توسط مارکس و من مطرح میگردد، متقاعد میشدند. این جریان اقتناع، بدون شک توسط دو فرد که در آلمان تصادفاً عضو «انجمن» لندن بودند و از نقطه نظر کفایت تئوریک سرآمد سایر رهبران بودند، گسترش داده

شد. این افراد کارل فیندر، نقاش مینیاتور، اهل هایلبرون (وفات ۱۸۷۶) و ژرژ آکاریوس (وفات ۱۸۸۹)، خیاط، اهل تورینگن، بودند. (۱)

سخن کوتاه، مول در بهار ۱۸۴۷ به بروکسل آمد؛ وی مارکس را ملاقات کرد، و سپس برای دیدار من به پاریس مسافرت نمود. قصد سفر وی این بود که، بنا به تقاضای مصرانه رفقایش یکبار دیگر از ما برای ورود به اتحادیه دعوت بعمل آورد. آنها همه به صحت کلی نظرات ما معتقد شده بودند، و بهمان اندازه نیز اعتقاد داشتند که زمان آن فرا رسیده است که اتحادیه را از اشکال سنتی و شیوه های توطئه گرانه اش برهانند. ما در صورتی به اتحادیه وارد میشویم که در کنگره ای به ما فرصت داده شود تا تئوریهای کمونیسم خودمان را بصورت مانیفستی در برابر اعضاء قرار دهیم که بعد از آن بعنوان مانیفست اتحادیه انتشار یابد. وی ادامه داد، پس بنابراین ما باید در جانشین ساختن سازمانیکه با شرایط زمانی و هدفهای مشترکمان تطابق دارد، بجای اتحادیه قدیم کمک کنیم. ما در زمینه نیاز به یک سازمان، بمنظور اجرای تبلیغات در میان کارگران آلمانی شکی نداشتیم، در عین حال میدانستیم، تا بدانجائیکه چنین سازمانی خصلت کاملاً محلی بخود نگیرد، حتی در خارج از مرزهای آلمان مجبور است که سازمانی مخفی باشد. حال، چنین سازمانی عیناً هم اکنون بشکل اتحادیه وجود داشت. آنچه را که ما تابحال محکوم کرده بودیم اکنون خود اتحادیه به اشتباه بودن آن پی برده بود؛ از ما خواسته شده بود که در امر تجدید تشکیلات کمک نمائیم. آیا ما میتوانستیم امتناع ورزیم؟ محققاً خیر. ما عضو اتحادیه شدیم. مارکس، از میان رفقای خود ما در بروکسل، قادر به ایجاد یک «انجمن» گردید. من بسهم خود سه «انجمن»، را که در پاریس وجود داشتند بازدید نمودم.

اولین کنگره اتحادیه در تابستان ۱۸۴۷ در لندن برگزار گردید. ویلهلم ولف، نماینده «انجمن» بروکسل بود، و من «انجمنهای» پاریس را نمایندگی میکردم. مطلب عمده مورد بحث مساله تجدید تشکیلات بود. در این هنگام میراث ایام توطئه گری، تمام بقایای خصوصیات هپروتی سازمان بدور ریخته شد. تشکیلات اتحادیه بصورت انجمنها، محافل، محافل رهبری کننده، کمیته مرکزی، و کنگره در آمد و «اتحادیه کمونیستها» نام گرفت. ماده اول (موافقتنامه) میگوید: «هدف اتحادیه واژگون نمودن بورژوازی، استقرار حاکمیت پرولتاریا، الغاء نظام اجتماعی بورژوائی که بر پایه تضادهای طبقاتی بنا شده، و برقراری نظام اجتماعی نوینی است که در آن نه طبقات و نه

مالکیت خصوصی وجود خواهد داشت.» سازمان کاملاً دمکراتیک بود؛ مسئولین آن انتخاب میشدند و قابل احضار بودند. این نکته بتنهائی برای پایان دادن به هر گونه هوا و هوس بازگشت و شیوه های توطئه گرانه کافی بود. زیرا این شیوه ها در صورتیکه بخواهند موفقیت آمیز باشند، به دیکتاتوری احتیاج دارند. بنابراین، حداقل برای ایام صلح، اتحادیه به یک نهاد تبلیغاتی بدل گشت. مفاد (نظامنامه) جدید برای بحث در اختیار «انجمنها» قرار گرفت - تا به این حد همه ما دمکراتیک شده بودیم. این مفاد مضافاً در کنگره دوم مورد بررسی قرار گرفت و سرانجام توسط نمایندگان در هشتم دسامبر ۱۸۴۷ مورد قبول واقع شد. آنها را در کتاب ورموت و اشتیبر درباره توطئه گریهای کمونیسم در قرن نوزدهم، جلد یک، صفحه ۲۳۹، ضمیمه ۸ میتوان یافت.

دومین کنگره در اواخر روزهای نوامبر و اوایل روزهای دسامبر همانسال، برگزار گردید. این بار، مارکس حضور داشت و تئوری جدید را در جریان یک بحث طولانی توضیح داد - کنگره دست کم مدت ده روز بطول انجامید. تضاد و تردید بر طرف شد، تئوری جدید به اتفاق آراء پذیرفته شد، و به مارکس و من مسئولیت نوشتن مانیفستی محول گردید. ما بدون تأمل و تأخیر به وظیفه خود عمل نمودیم. چند هفته قبل از آغاز انقلاب فوریه نسخه دستی آن به لندن فرستاده شد که در آنجا به چاپ رسید. از آن زمان تا بحال مانیفست بدور جهان میگردد و تقریباً به تمام زبانها ترجمه شده است، و حتی تا بامروز بمنزله رهنمودی بوسیله جنبش پرولتری کشورهای کاملاً گوناگون مورد استفاده قرار میگیرد. شعار اتحادیه: «انسانها همه با هم برادرند» جای خود را به شعار نوینی داد: «پرولترهای جهان متحد شوید».

این شعار اعلام عمومی خصلت انترناسیونالیستی پیکار بود. هفده سال بعد، این ندای جنگ (ندای آتشین) در سراسر جهان بمشابه شعار سازمان بین المللی کارگران طنین افکن شد، و امروز پرولتاریای مبارز در تمام کشورها آنرا بر روی درفش خود حک کرده است.

انقلاب فوریه آغاز شد. بلافاصله دفتر مرکزی لندن، اختیارات خود را به شعبه اتحادیه در بروکسل واگذار نمود. ولی این تصمیم زمانی به بروکسل ابلاغ شد که در آنجا یک وضع اشغالی حکمفرما بود و بطور مشخص آلمانها دیگر در هیچ کجا قادر به اجتماع نبودند. ما همه در حال حرکت به پاریس بودیم، در نتیجه اداره مرکزی جدید نیز تصمیم به انحلال خود گرفت و

تمام اختیارات را به مارکس واگذار نمود و بوی اختیار داده شد تا بلافاصله در پاریس اداره مرکزی جدیدی تأسیس نماید. هنوز مدت زمانی از جدائی پنج نفری که این تصمیم را در تاریخ سوم مارس ۱۸۴۸ اتخاذ کرده بودند، نگذشته بود، که پلیس بخانه مارکس هجوم برد و او را بازداشت کرده و روز بعد مجبور به عزیمت به فرانسه، محلی که مارکس خود خواهان عزیمت به آنجا بود، نمود.

بزودی همگی ما در پاریس مجدداً یکدیگر را یافتیم. در آنجا سندی که در تمام آلمان پخش گردید ﴿مطالبات حزب کمونیست در آلمان. حجت﴾ و امروز نیز هنوز میتوان از آن آموخت، از طرف اعضای اداره مرکزی جدید به امضاء رسید.

زیرنویس

(۱) فیندر تقریباً هشت سال قبل (۱۸۷۶) وفات نمود. وی مردی با استعداد، مبتکر، شوخ طبع کنایه زن و منطقی بود. آکاریوس برای سالهای زیادی بعنوان دبیرکل اتحادیه بین المللی کارگران کار کرد که در شورای کل (مرکزی) آن اسامی افرادی چون، آکاریوس، فیندر، لسر (۱۹۱۰ - ۱۸۲۵)، لوکتر (متولد ۱۸۲۶)، مارکس و نام من دیده میشود. آکاریوس سرانجام خود را کاملاً وقف فعالیت در جنبش اتحادیه کارگری انگلستان نمود.

مطالبات حزب کمونیست در آلمان (۶)

کارل مارکس - فریدریش انگلس

«پرولترهای جهان متحد شوید!»

- ۱- در سراسر آلمان یک جمهوری متحد و تفکیک ناپذیر اعلام می شود؛
- ۲- هر آلمانی از سن ۲۱ سالگی به بعد، دارای حق انتخاب کردن و انتخاب شدن می شود. مشروط بر این که محکومیت جنائی نداشته باشد؛
- ۳- به نمایندگان مردم حقوق پرداخت می گردد، تا کارگران هم بتوانند عضو مجلس آلمان شوند؛
- ۴- تسلیح عمومی مردم: ارتش ها در آینده در عین حال ارتش های کار هم هستند، به نحوی که سربازان بر خلاف گذشته دیگر تنها مصرف کننده

نیستند، بلکه حتی بیشتر از میزان هزینه نگاهداریشان تولید می کنند؛
این خود، علاوه بر همه چیز، وسیله ای در خدمت تشکیلات کار می
باشد؛

۵- خدمات حقوقی رایگان می شود؛

۶- تمام تعهدات فتودالی، عوارض، بیگاری ها، عشرها، و سایر مطالباتی
که بر روستائیان تحمیل شده اند، بدون هیچ گونه غرامت لغو می شود؛
۷- تمام اراضی سلطنتی و سایر اراضی فتودالی، به انضمام مؤسسات
معدنی و کان ها و غیره، به مالکیت دولت در می آیند. بر روی این
اراضی، به مقیاس وسیع و با جدیدترین وسایل علمی و به سود تمام جامعه،
کشت و زرع می شود؛

۸- آن مطالبات رهنی که به گردن دهقانان است، به مالکیت دولت در
می آید؛ دهقانان، بهره وجوه رهن خود را به دولت می پردازند؛

۹- در نواحی ای که در آنها نظام استیجاری به وجود آمده است، بهره
مالکانه و یا وجه اجاره به مثابه مالیات به دولت پرداخته می شود؛

- تمام تدابیر مذکور در بندهای ۶، ۷، ۸، ۹ به این منظور اتخاذ می
شوند، که عوارض محلی و سایر فشارهایی که تاکنون بر دهقانان و مستأجرین
کوچک تحمیل می شدند، کاهش یابند، بدون آن که در عین حال وجوه لازم
برای تأمین مخارج دولت، کم شوند و یا تولید، دستخوش خطر گردد؛

- مالک که نه دهقان و نه مستأجر است، به هیچ وجه در تولید سهم
نبوده و از این رو مصرفی را که می کند، سوء استفاده محض است؛

۱۰- یک بانک دولتی، که اوراقش دارای نرخ قانونی است، جای همه
بانک های خصوصی را می گیرد؛

این تدبیر، کنترل نظام اعتباراتی را به نحوی که موافق منافع تمام مردم
باشد ممکن می سازد و در نتیجه به سیادت صاحبان بزرگ پول ضربه می
زند. به علاوه، با جایگزینی طلا و نقره با پول کاغذی، وسیله مبادله عمومی
(که پیش شرط انصراف ناپذیر تجارت و بازرگانی بورژوازی است) ارزانتر می
شود و اجازه می دهد که از طلا و نقره برای تجارت خارجی استفاده شود.
این اقدام، بالاخره، برای پیوند زدن علاقه بورژوازی محاذی کار به دولت هم
لازم است؛

۱۱- تمام وسایل حمل و نقل، راه آهن ها، کانال ها، کشتی های بخاری،
جاده ها، پست ها، و غیره را دولت به دست خود می گیرد. آنها به مالکیت

دولت در می آیند و بطور رایگان در دسترس طبقه غیر متمکن قرار می گیرند؛

۱۲- تفاوتی در حقوق کارمندان دولت وجود نخواهد داشت، مگر برای آن کسانی که صاحب خانواده هستند، یعنی نیازمندی هایشان بیشتر است، و لذا از دیگران حقوق بیشتری دریافت خواهند کرد؛

۱۳- جدائی کامل کلیسا از دولت: حقوق روحانیون همه مذاهب را فقط کمک داوطلبانه هم مسلکان مذهبی آنها تأمین می کند؛

۱۴- تحدید حق وراثت؛

۱۵- اعمال مالیات های تصاعدی مشدد و لغو مالیات بر اجناس مصرفی؛

۱۶- ایجاد کارگاه های ملی: دولت معیشت همه کارگران را تضمین می کند و معاش کسانی را که قادر به کار نیستند، تأمین می نماید؛

۱۷- آموزش همگانی و رایگان برای همه؛

به نفع پرولتاریا، خرده بورژواها، و خرده دهقانان آلمان است که با تمام نیرو از این مطالبات دفاع کنند. فقط با تحقق این مطالبات است، که آن میلیون ها انسانی که تاکنون در آلمان به دست عده ای معدود استثمار می شدند و استثمار کنندگان شان مایلند آنها را باز هم در انقیاد نگه دارند، به حقوق خود و به آن قدرتی دست می یابند که به آنها، که خود تولید کنندگان همه ثروت ها هستند، تعلق دارد.

کمیته: کارل مارکس، کارل شاپر، ح. باوئر،

ف. انگلس، ی. مول، و. ولف

کلیات آثار مارکس - انگلس به انگلیسی، جلد ۷، صفحات ۳-۷

توضیح

(۶) مارکس و انگلس در فاصله میان ۲۱ تا ۲۹ مارس ۱۸۴۸ این مطالبات را در پاریس به رشته تحریر در آوردند، که در واقع برنامه سیاسی «اتحادیه کمونیست ها» را برای انقلاب در شرف وقوع آلمان تشکیل می داد. این مطالبات بلافاصله به صورت اعلامیه ای چاپ و منتشر شدند و در چندین روزنامه دموکراتیک نیز درج گشتند. علاوه بر این، به هر یک از اعضای اتحادیه که به آلمان مراجعت می کردند، به عنوان رهنمودی داده می شد. در ایام انقلاب، مارکس و انگلس و طرفداران شان کوشیدند که مردم را

با مفاد این برنامه آشنا سازند. در چندین مجمع و کنگره کارگری و دموکراتیک، محتویات این سند مورد تأیید کامل قرار گرفت؛

خطابیه دفتر مرکزی به اتحادیه کمونیستها در ماه مارس ۱۸۵۰

برادران!

اتحادیه کمونیست، در دو سال انقلاب ۴۹ - ۱۸۴۸، بدو طریق از محک آزمایش سربلند بیرون آمد. نخست از این راه که اعضایش همه جا با جدیت در جنبش شرکت کرده اند و در مطبوعات، سنگرها و میدان های جنگ در صف مقدم، در صف پرولتاریا، این تنها طبقه قاطعاً انقلابی، قرار گرفتند. علاوه بر این شایستگی اتحادیه از این طریق به اثبات رسید که معلوم شد نظریاتش در باره جنبش، بدان نحو که در بخشنامه های ۱۸۴۷ کنگره ها و دفتر مرکزی و در «مانیفست کمونیستی» مطرح شده بودند، تنها نظریات درست در اینباره بودند و پیش بینی‌هایی که در آن اسناد بیان شده اند، کاملاً تحقق یافتند و نظریاتی که اتحادیه سابقاً در باره اوضاع اجتماعی موجود میداد و برایشان مخفیانه تبلیغ مینمود، امروز بر سر زبان همه ملتها قرار گرفته و در بازارها علناً برایشان موعظه میشود. در عین حال تشکیلات سابقاً مستحکم اتحادیه از همه سوی سست میشد. بخش بزرگی از اعضا که مستقیماً در جنبش انقلابی شرکت کرده بود، گمان میبرد که زمان انجمنهای مخفی پایان رسیده و فعالیتهای علنی بتنهائی کفایت میکردند. تک تک سازمانهای ولایتی و انجمنها روابط خود را با دفتر مرکزی بدست خودگی و قطع تدریجی میسپردند.

بنابراین در حالیکه جناح دمکراتها، جناح خرده بورژواها دائماً متشکلتتر میشد، اردوی کارگران تنها پایگاه مستحکم خود را از دست میداد و در بهترین حالت در چند محل و بمنظور اهداف محلی تشکیلات خود را حفظ میکرد و از این راه در جنبش عمومی بطور کامل تحت سلطه و رهبری دمکراتهای خرده بورژوا در می آمد. باین وضع باید خاتمه داد، استقلال کارگران باید احیاء گردد. دفتر مرکزی باین نیاز واقف بود و بهمین جهت در زمستان ۴۹ - ۱۸۴۸ نماینده خود، یوزف مول (Joseph Moll) را برای سازماندهی مجدد اتحادیه رهسپار آلمان ساخت. ولی مأموریت مول نتایج پردوامی بیار نیاورد، بعضاً باین علت که کارگران آلمانی در آنزمان هنوز

تجربه کافی نداشتند و دیگر بدلیل آنکه قیام ماه مه اجرای مأموریت را متوقف ساخت. مول خود، اسلحه بدست به ارتش (انقلابی) بادن - فالتس پیوست و در ۲۹ ژوئن در نبرد مورگ (Morg) ازپای در آمد. اتحادیه با مرگ او، یکی از قدیمیترین، فعالترین و قابل اعتمادترین اعضاء خود را که در تمام کنگره ها و دفترهای مرکزی شرکت داشت و قبلاً نیز مأموریت‌هایی را با موفقیت‌های بزرگ اجراء کرده بود، از دست داد. بعد از شکست انقلابیون آلمان و فرانسه در ژوئیه ۱۸۴۹ تقریباً تمام اعضاء دفتر مرکزی در لندن دوباره بگردهم آمدند، صفوف خود را با نیروهای انقلابی جدید تکمیل کردند و با جدیت تازه ای دست به تجدید سازماندهی اتحادیه زدند. تنها یک مأمور (دفتر مرکزی) میتواند سازماندهی مجدد را به انجام برساند و دفتر مرکزی برای اینکه این مأمور در لحظه حاضر حرکت بکند، یعنی هنگامیکه انقلابی نوین در پیش است و اردوی کارگری، اگر نخواهد دوباره بمانند ۱۸۴۸ مورد بهره برداری بورژوازی قرار گرفته و دنباله روی آن بشود، باید هرچه متشکلاتر، هم رأی تر و مستقلتر وارد صحنه بشود، اهمیت درجه اول قائل است.

برادران! ما در همان سال ۱۸۴۸ بشما گفتیم که بورژوازی لیبرال آلمان بزودی به قدرت خواهد رسید و فوراً قدرت تازه بدست آورده خود را علیه کارگران بکار خواهد برد. شما دیدید که چگونه این پیش بینی واقعیت یافت. در واقع این بورژوازی بود که پس از جنبش مارس ۱۸۴۸ قدرت را بدست گرفت و آنرا برای باز انداختن کارگران، یعنی همزمان خود، بصورت شرایط جور و ستم گذشته، بکار برد. اگر بورژوازی بدون اینکه با حزب فئودالها که در مارس ۱۸۴۸ بکنار زده شده، متحد بشود و بدون اینکه حتی قدرت را دوباره بدست این جناح فئودالی و مطلقه بسپارد، موفق به اینکار میشد (بهر حال او برای خود شرایطی را بوجود آورد که بعدها با استفاده از گرفتاریهای مالی دولت، دوباره قدرت را بدست او درآورده و حکومتش را تضمین خواهند کرد) حتی هم اکنون امکان این میبود که جنبش آن راه باصطلاح صلح آمیز را طی کند. بورژوازی حتی احتیاج باین نمیداشت که برای حفظ حکومت خود با بکار بردن اقدامات قهرآمیز علیه خلق، خود را منفور سازد، زیرا نیروی ضد انقلابی فئودال خود تمام این گامهای قهرآمیز را برداشته است. جریانات ولی از این مسیر صلح آمیز نخواهند رفت. برعکس، انقلاب که حرکت آنها را تسریع خواهد کرد، نزدیک است، چه این

انقلاب معلول قیام مستقلانه پرولتاریای فرانسه باشد، و چه هجوم اتحاد مقدس علیه بابل انقلابی آنرا موجب شود.

و نقشی را که بورژوازی لیبرال ۱۸۴۸ آلمان در مقابل خلق ایفاء کرد، این نقش خائنانه را، در انقلاب آینده خرده بورژوازی دمکرات که اکنون چون بورژوازی لیبرال قبل از ۱۸۴۸ در موضع اپوزیسیون قرار دارد، بازی خواهد کرد. این جناح، جناح دمکرات که برای کارگران بمراتب خطرناکتر از جناح لیبرال سابق است، از سه عنصر تشکیل می یابد:

۱- از مترقی ترین بخشهای بورژوازی بزرگ که هدفش سرنگونی فوری و تام فئودالیسم و حکومت مطلقه است. نمایندگی این دسته را میانجیگران برلینی سابق و تحریم گران مالیات بعهدہ دارند.

۲- از خرده بورژوازی دمکرات مشروطه طلب که هدف اصلیش در جنبش تابحال ایجاد یک دولت متحده کم و بیش دمکرات بوده است، به آن نحوی که نمایندگان آنها چپی های مجلس فرانکفورت و بعدها مجلس اشتوتگارت و خود آنها در رابطه با مبارزه برای قانون اساسی امپراطوری، دنبال میکردند.

۳- از خرده بورژوازی جمهوریخواه که آرمانش یک جمهوری متحده آلمانی مانند سوئیس است و اکنون خود را سرخ و سوسیال دمکرات قلمداد میکند، زیرا پارسایانه آرزو دارند که فشار سرمایه های بزرگ را بر روی سرمایه های کوچک و فشار بورژوازی بزرگ را بر بورژوازی کوچک ازبین ببرند. نمایندگان این دسته، اعضای کنگره ها و کمیته های دمکرات، مدیران انجمنهای دمکرات و دبیران روزنامه های دمکرات بودند.

تمام این دسته ها خود را بعد از اینکه شکست خورده اند، جمهوریخواه و یا سرخ مینامند، درست مثل خرده بورژواهای جمهوریخواه فرانسه که اکنون خود را سوسیالیست میخوانند. ولی آنها هنوز هر جا که فرصتی بدست آورند، (مثلاً در ورتنبرگ، باویر، و غیره) که از طریق قانونی هدفهای خود را دنبال مینمایند، از آن برای حفظ اراجیف قدیمی خود استفاده میکنند و عملاً نشان میدهند که ذره ای هم تغییر نکرده اند. مسلم است که نام تغییر یافته این جناح در رابطه اش با کارگران کوچکترین تغییری را هم وارد نمی آورد، بلکه تنها نشان میدهد که او اکنون باید در مقابل بورژوازی ای که متحد حکومت مطلقه شده است، جبهه بندی نماید و بر پرولتاریا تکیه کند. جناح خرده بورژوائی دمکرات در آلمان بسیار قدرتمند است. او نه تنها اکثریت وسیع اهالی بورژوائی شهر، صاحبان کوچک صنایع و استادکاران را،

در بر میگیرد، بلکه دهقانان و پرولتاریای کشاورزی را هم تا زمانیکه اینها هنوز در پرولتاریای مستقل شهری، برای خود تکیه گاهی نیافته اند، در زمره دنباله روان خود بشمار می آورد.

چنین است، رابطه حزب انقلابی کارگری با دمکراسی خرده بورژوائی: او به اتفاق آنها علیه جناحی که سرنگونیش را میخواهد مبارزه میکند، ولی در تمام مواردی که آنها بخواهند با استفاده از موقعیت، وضع خود را تثبیت کنند، حزب کارگری علیه شان برخواهد خاست.

خرده بورژوازی دمکرات که بسیار دور از آن است که خواستار تحول کل جامعه برای پرولتاریای انقلابی باشد، سعی دارد که در شرایط اجتماعی موجود تغییراتی وارد آورد تا بدین طریق این جامعه برای او هر چه تحمل پذیرتر و مرفه تر بشود. بنابراین او بیش از هر چیز خواهان تقلیل مخارج دولتی از طریق تحدید بوروکراسی و انتقال بار مالیاتهای عمده بر گرده مالکان ارضی و بورژوازی بزرگ است. بعلاوه وی خواستار رفع فشار سرمایه بزرگ بر سرمایه کوچک از طریق ایجاد مؤسسات اعتباراتی دولتی و قوانینی علیه تنزیل خواران میباشد تا از این راه برای او و برای دهقانان این امکان حاصل بشود که نه از سرمایه داران، بلکه از دولت مساعدت بگیرد؛ علاوه بر این او طالب استقرار روابط ملکداری بورژوائی در ده از طریق حذف کامل فئودالیسم است. برای تحقق همه اینها او به یک نظام حکومتی دمکراتیک، چه مشروطه و چه جمهوری، نظامی که به او و به دهقانان سیادت میدهد، احتیاج دارد، همچنین به یک نظام شهرداری دمکراتیک که کنترل مستقیم املاک عمومی شهری و یکسری وظایفی را که فعلاً توسط بوروکراتها انجام میگیرند، بدست او بسپارد.

برای جلوگیری از حاکمیت و افزایش سریع می بایستی بخشی از طریق تحدید حقوق وراثت و بخشی دیگر از طریق اتلاق هر چه بیشتر کارها بدولت عمل نمود. چیزی که از ابتدا در باره کارگران روشن است، اینست که آنها کمافی السابق می بایستی مزدبگیر باقی بمانند. دمکراتهای خرده بورژوا برای کارگران آرزوی مزد بهتر و زندگی تضمین یافته تر دارند. آنها امیدوارند که از طریق مشاغل دولتی و تدابیر خیرخواهانه بدین آرزوها دست یابند. خلاصه اینکه آنها امیدوارند کارگران را از طریق پرداخت صدقه کم و بیش پنهانی تطمیع نموده و با ایجاد شرایط موقتاً قابل تحمل توان انقلابی آنها را درهم شکنند. مجموع این خواسته های دمکراتیک خرده بورژوائی بهیچوجه همزمان

از طرف کلیه جناحهای آن مطرح نشده، بلکه فقط افرادی از این مجموعه آنها را بعنوان هدف مشخص خود بیان میدارند. این افراد و جناحها هر چه بیشتر بدنبال این اهداف حرکت کنند، بهمان میزان آنها را تبدیل به مطالبات ویژه خود مینمایند و با گنجاندن این خواسته ها در برنامه حزبی خود، تصور میکنند که بدین وسیله غائی ترین هدفی را که میتوان از یک انقلاب انتظار داشت، مطرح ساخته اند. این خواسته ها اما نمیتواند بهیچوجه حزب پرولتاریا را اقتناع کنند.

در حالیکه خرده بورژوازی دمکرات خواهان ختم هرچه سریعتر انقلاب از طریق برآوردن حداکثر خواسته های فوق الذکر می باشد، منافع ما در این است و خواست ما ایجاب میکند که انقلاب را تا زمانیکه تمام طبقات کم و بیش متملک از دایره قدرت خارج نگردیده اند، و قدرت دولتی هنوز به تسخیر طبقه کارگر در نیامده، تا زمانیکه همکاری بین کارگران نه در یک کشور، بلکه در کلیه کشورهای جهان چنان رشد یافته باشد که رقابت فی مابین آنها پایان پذیرد، تا زمانیکه حداقل کلیه نیروهای مولد اصلی در دست پرولتاریا متمرکز نگردیده است، بلا انقطاع ادامه دهیم. مساله برای ما صرفاً تغییر در شکل مالکیت خصوصی، سرپوش نهادن بر تضادهای اجتماعی و التیام جامعه کنونی نیست، بلکه از بین بردن مالکیت خصوصی، محو طبقات و بنیانگذاری جامعه نوین میباشد. در این هیچ شکی نیست که خرده بورژوازی در جریان رشد انقلاب در آلمان موقتاً نفوذ بیشتری کسب خواهد کرد. در اینجا این سؤال پیش می آید که پرولتاریا و بویژه اتحادیه کمونیستها چه موضعی را باید در مقابل دمکراسی خرده بورژوائی اتخاذ کند.

۱- در زمانیکه بر پایه روابط حاکم خرده بورژواهای دمکرات خود نیز تحت ستم قرار دارند.

۲- در مبارزه انقلابی بعدی که در پی آن وزنه آنها سنگینتر خواهد شد.

۳- و در دوره بعد از این مبارزه، مرحله تسلط این وزنه سنگین بر طبقات ساقط شده و پرولتاریا.

اولاً: در این لحظه که خرده بورژوازی دمکرات در همه جا تحت ستم قرار دارد عمدتاً وحدت و توافق با پرولتاریا را موعظه میکنند؛ آنها سعی در این دارند و با پیشنهاد همکاری با پرولتاریا، میکوشند تا یک حزب بزرگ اپوزیسیون بوجود آورند که طیف وسیعی از کلیه عقاید را در بر گیرد. این

بدین معناست که آنها میکوشند تا کارگران را در تشکیلات حزبی درگیر کنند و در آن اراجیف سوسیال دمکراسی را عرضه دارند. اراجیفی که در نهاد آن خواست طبقاتی خود آنها نهفته است. حزبی که در آن خواسته های پرولتاریا بخاطر عشق به صلح و صفا نباید مطرح گردد. یک چنین وحدتی کاملاً در جهت منافع آنها و به زیان پرولتاریا خواهد بود. پرولتاریا از این طریق جمیع مواضع مستقل خود را که با چنان بهای گزاف تاکنون بدست آورده است، از کف خواهد داد و یکباره تا سطح زائدی از دمکراسی رسمی تنزل یافته و تبدیل به دنباله روی آن خواهد شد. این چنین وحدتی می بایستی قویاً طرد گردد. کارگران و بویژه اتحادیه کمونیستها می بایستی بجای اینکه خود را بمثابه دسته کر مشوق در اختیار دمکراتهای بورژوا قرار دهد، برای ایجاد تشکیلات مستقل کارگران در دو سطح مخفی و علنی بموازات دمکراتهای رسمی فعالیت نماید، او می بایستی هر حومه ای را بمركز و کانونی برای سازمانهای کارگری که در آنها موضع و منافع پرولتاریا مستقل از تأثیرات بورژواشی مورد بحث قرار میگیرند، تبدیل کند. میزان ناچیز جدیت بورژواهای دمکرات در امر وحدتی که طی آن پرولتاریا با حقوق مساوی و مستقل در کنار آنها باشند، از حمله سبانه دمکراتهای برسلاوا در مقاله ارگانشان «نویه اودر تسایتونگ» به کارگران که آنها را «سوسیالیستها» مینامند، دیده میشود، در وضعیتی که مبارزه علیه دشمن مشترک است، اتحاد ویژه ای ضرور نیست. بمجرد اینکه مبارزه رویاروی علیه چنین دشمنی لازم تشخیص داده شود، منافع جناحهای طرفین بطور لحظه ای با یکدیگر انطباق می یابد و بمانند گذشته این پیوند لحظه ای در آینده نیز بوجود خواهد آمد. بدیهی است که در برخوردهای خونینی که در پیش است مانند تمام ادوار گذشته عمدتاً این کارگران خواهند بود که با شهامت، عظم راسخ و از خودگذشتگی شان پیروزی را بدست خواهند آورد. و در این مبارزه نیز چون گذشته توده خرده بورژواها حتی الامکان مردد، نامصمم و غیرفعال خواهند بود و سپس بمجرد قطعی شدن پیروزی تلاش خواهند نمود تا آنرا به تسخیر خود درآورند. آنها از کارگران برای باصطلاح جلوگیری از زیاده روی خواهند خواست که آرام گیرند و دوباره بر سر کار خود بازگردند و سپس بدنبال آن دست کارگران را از حاصل پیروزی قطع خواهند کرد. این در قدرت کارگران نیست که از چنین عمل دمکراتهای خرده بورژوا مطلقاً جلوگیری نمایند، ولی این در قدرت آنها خواهد بود که از ابتدا حتی الامکان از غلبه

خرده بورژوازی بر مبارزه مسلحانه پرولتاریا جلو گیرد و شروطی را بر آنها دیکته کند که در بطن آنها از همان ابتدا اضمحلال حکومت خرده بورژواها و تسهیل کسب قدرت برای پرولتاریا در آینده نهفته باشد. کارگران چه در طول مبارزه و چه مستقیماً بعد از آن می بایستی حتی المقدور بطریق اولی در مقابل کوششهای بورژوائی بخاطر سرپوشی مسائل ایستادگی نموده و آنها را مجبور سازند تا عبارات تروریستی کنونی خود را به مرحله اجرا گذارند. آنها می بایستی در آن جهت فعالیت نمایند که شور انقلابی مربوط بلافاصله بعد از پیروزی سرکوب نگردد، بلکه بعکس حتی المقدور برای مدت زمان مدیدتری زنده نگه داشته شود. این بیهوده است که در مقابل شورش کارگران خاطرات انتقام جوئی از افراد و یا ساختمانهای دولتی منفور را که با خاطرات تنفرآمیز پیوند دارند، قرار داد. در مقابل در این موارد نه تنها نمی بایست تحمل کرد، بلکه می بایستی رهبری آنها را بدست گرفت. هنگام مبارزه و پس از آن کارگران می بایستی مطالبات خود را در مقابل خواسته های دمکراتهای بورژوا قرار دهند. آنها در هر زمان که میروند تا دمکراتها قدرت را بدست گیرند، می بایستی تضمیناتی را برای کارگران مطالبه نمایند، حتی در صورت لزوم چنین تضمیناتی را باید بضرع اعمال زور کسب نمود، و بخصوص می بایستی حاکمین جدید و حتی الامکان به دادن همه نوع امتیازات و وعده ها مقید ساخت و این بهترین راه برای وارد آوردن فشار بر آنهاست. آنها عمدتاً با ارزیابی واقعینانه و خونسردانه از شرایط نوین و با ابراز علنی عدم اعتماد خود نسبت بدولت جدید حتی المقدور می بایستی از تظاهر شوق زدگی در قبال پیروزی و دل بستگی و اشتیاق نسبت به شرایط نوین که پس از هر جنگ پیروزمندانه خیابانی دست میدهد، جلوگیری نمایند. آنها باید، یا بشکل کمیته های اجرائی، شوراها محلی، مجامع کارگری یا بصورت کمیته های کارگری، دولت انقلابی کارگری خود را مقارن و در کنار دولت رسمی جدید بوجود آورند تا دولت بورژوا - دمکرات نه تنها از پشتیبانی کارگران محروم بماند، بلکه مهمتر از آن احساس کند که بوسیله مقاماتی که از پشتیبانی تمام توده های کارگری برخوردارند، تحت نظارت و مورد تهدید قرار گرفته است. در یک کلام: از اولین لحظه پیروزی و بعد از آن عدم اعتماد کارگران، دیگر نباید علیه جناح ارتجاعی مغلوب هدف گیری شده، بلکه باید علیه متحد قبلی کارگران، یعنی علیه دمکراتهای خرده بورژوا که میخواهند ثمره پیروزی مشترک را تنها برای خود بچنگ آورند، نشانه

ثانیاً: اما بخاطر اینکه بتوان با این جناح، که خیانت آن به کارگران از همان ساعات اول پیروزی آغاز میشود، به مقابله پرتوان و تهدیدآمیز برخاست، کارگران را باید مسلح و متشکل نمود. تسلیح کارگران را با تفنگ، توپ، فشنگ و مهمات جنگی باید بیدرنگ اجرا درآورد، و در مقابل احیاء گارد قدیمی بومی که علیه کارگران سازمان داده میشود، مقاومت نمود. معهداً، در جائیکه امکان این امر موجود نیست، کارگران باید سعی نمایند که خود را مستقلاً بعنوان گارد پرولتاریائی با فرماندهان و ستاد کل ارتش منتخب شان متشکل سازند و خود را نه تحت فرمان قدرت دولتی، بلکه تحت فرماندهی شورای محلی انقلابی که بهمت کارگران بوجود آمده است، قرار دهند. در هر جائیکه کارگران در استخدام دولت هستند، باید خود را در قشون مخصوص خود با فرماندهان منتخب خود و یا بمشابه بخشی از گارد پرولتاریائی متشکل و مسلح نمایند. کارگران تحت هیچ عنوانی نباید اجازه دهند که سلاحها و مایحتاج جنگی را از دستشان خارج کنند؛ هر تلاشی در جهت خلع سلاح کارگران باید در صورت لزوم با اعمال زور، عقیم گذارده شود. نکات اصلی که پرولتاریا و در اتحادیه باید در طول مدت و پس از قیامی که در پیش است، بخاطر بسپارند، بدین قرار است: انهدام نفوذ دمکراتهای بورژوا در بین کارگران؛ سازماندهی فوری مستقل و مسلح کارگران با تحمیل شرایط حتی المقدور سخت و تحمیل فشار بر حکومت موقتاً اجتناب ناپذیر دمکراسی بورژوائی.

ثالثاً: دولت جدید بمجرد اینکه خود را تا حدودی تثبیت کند، مبارزه اش را علیه کارگران آغاز خواهد کرد. در این موقع بخاطر اینکه کارگران بتوانند با خرده بورژوازی دمکرات قویاً مقابله نمایند، قبل از هر چیز لازم است آنها مستقلاً در مجامعی تشکیل یافته و مرکزیت داده شوند. کمیته مرکزی، بمجرد اینکه دولت موجود واژگون شود، در اسرع وقت به آلمان آمده، و در کنگره ای که برگزار مینماید پیشنهادات لازم را برای ایجاد تمرکز دادن مجامع کارگری تحت رهبری ای که بعنوان نقطه مرکزی جنبش عمل میکند، مطرح خواهد نمود. یکی از مهمترین نکات در تقویت و رشد (حزب) کارگری سازماندهی سریع روابط مجامع در سطح ولایات است. نتیجه بلاواسطه واژگونی دولت موجود انتخاب نمایندگان در سطح کشوری خواهد بود. در اینجا پرولتاریا باید به نکات زیر توجه نماید:

۱- تحت هیچ عنوانی اجازه ندهد که تعداد زیادی از کارگران بوسیله دسائس قانونی مقامات محلی یا کمیسرهای حکومت از دادن رأی محروم گردند.

۲- در همه جا کاندیدهای کارگران، که حتی الامکان باید از اعضای اتحادیه باشند، در مقابل کاندیدهای دمکراتهای خرده بورژوا قرار گیرند و با تمام وسایل ممکنه در انتخاب آنها کوشش شود. حتی در نقاطی که امکان انتخاب آنها بهیچوجه موجود نیست، کارگران باید کاندیدهای خودشانرا تعیین نمایند تا استقلال خود را حفظ نموده، نیروهای خود را محاسبه کرده و موضع انقلابی خود و مشی حزب را به میان مردم ببرند. در رابطه با این مساله آنها نباید بخود اجازه دهند که عبارات دمکراتها فریشان دهد، برای نمونه، اینکه فعالیت مستقل کارگران حزب دمکرات را دچار انشعاب خواهد کرد و نتیجتاً امکان پیروزی را برای ارتجاع فراهم خواهد ساخت. هدف نهائی تمام اینگونه عبارات همیشه فریفتن پرولتاریا میباشد. بطور یقین پیشروی ای که حزب پرولتاریا از طریق چنان فعالیت مستقلی خواهد نمود، بینهایت مهمتر از زیانی است که از وجود چند نفر ارتجاعی در مجمع نمایندگان تحمل گردد. اگر دمکرات ها از همان ابتداء بطور مصمم و تروریست منشانه ﴿قهر آمیز﴾ علیه ارتجاع ظهور کنند، آنگاه نفوذ ارتجاع در انتخابات از ابتدا منهدم خواهد شد.

اولین نکته ایکه دمکراتهای بورژوا بر سر آن با کارگران اختلاف پیدا خواهند کرد، مساله الغاء فئودالیسم خواهد بود. خرده بورژوازی، مانند نخستین انقلاب فرانسه، خواهد خواست که اراضی فئودالی را بطور رایگان به دهقانان بعنوان ثروت آزاد واگذار شود، این بدین معناست که، پرولتاریای روستا را در وضعیت سابقش نگهداشته و سعی در آن شود که یک طبقه خرده بورژوای دهقانی بوجود آید، که همان دایره فقرآور و بدهکاری را طی خواهد نمود که دهقانان فرانسه هنوز هم در حال پیمایش آن هستند.

کارگران باید بخاطر منافع پرولتاریای روستا و منافع خویش با این طرح مخالفت ورزند. آنها باید بخواهند که املاک ضبط شده فئودالی در مالکیت دولت باقی مانده و به مناطق کارگران که با برخورداری از تمام مزایای زراعت بزرگ و دستجمعی بر روی آنها کشت و زرع میکنند، بدل گردد. و بدین طریق اصل مالکیت اشتراکی در میان روابط لرزان مالکیت بورژوائی ریشه استوار بگیرد. کارگران باید، همانطوریکه دمکراتها با دهقانان همداستان

میشوند، با کارگران روستا متحد شوند. بعلاوه، دمکراتها یا مستقیماً برای استقرار یک جمهوری فدرال فعالیت خواهند کرد، و یا اگر در موقعیتی باشند که نتوانند از ایجاد یک جمهوری یکپارچه و تفکیک ناپذیر طفره روند، حداقل سعی خواهند نمود که با طرح هر چه بیشتر استقلال داخلی برای شهرها و استانها حکومت مرکزی را تضعیف کنند. کارگران، بمخالفت با این طرح نه تنها باید برای جمهوری یکپارچه و تفکیک ناپذیر آلمان، بلکه همچنین باید در درون این جمهوری بخاطر تمرکز یافتن هر چه قاطعانه تر قدرت در دست نیروهای دولتی مجاهدت نمایند. آنها نباید بگذارند که سخنان دمکراتها در باره آزادی برای محلات، خودحکومتی و غیره گمراهشان کند. در کشوری چون آلمان که آنهمه بقایای قرون وسطی ای باید ملغا گردند، در سرزمینی که آنهمه خودسری در مناطق و استانها باید از بین برده شود، تحت هیچ شرایطی نباید اجازه داد که هر ده، هر شهر و هر استانی مانع جدیدی در برابر فعالیت انقلابی باشد، فعالیتی که تنها از طریق یک مرکزیت میتواند قدرت کامل خود را بیابد. نباید تحمل شود که وضعیت موجود مجدداً احیاء گردد، وضعیتی که در طی آن مردم آلمان در هر شهر و هر استانی بخاطر اجرای یک برنامه مشترک بطور جداگانه مبارزه کنند. و بطریقی اولی تداوم مالکیت همبائی نبایستی تحمل گردد - مالکیتی که شکل آن بسیار عقب افتاده تر از مالکیت خصوصی معاصر بوده و در همه جا اکنون در حال انحطاط و تبدیل ضروری به مالکیت خصوصی می باشد، مالکیتی که منشاء تخاصمات بین محلات غنی و فقیر است؛ همچنین نباید اجازه داد که قوانین مدنی محلی، با دسائس خود علیه کارگران، در جوار قوانین عمومی مدنی کشوری تحت عنوان باصطلاح قوانین آزاد محلی بوجود خود ادامه دهند. در حال حاضر وظیفه یک حزب واقعاً انقلابی اینست که به مرکزیت کامل، مانند فرانسه در ۱۷۹۳، تحقق بخشد. (۱)

ما تا به اینجا دیدیم که دمکراتها چگونه در جنبش انقلابی آتی به قدرت خواهند رسید و چطور مجبور خواهند بود که اقداماتی کم و بیش سوسیالیستی پیشنهاد کنند. سؤال خواهد شد که کارگران چگونه پیشنهادهاتی را باید مطرح سازند. البته، در آغاز جنبش، کارگران قادر نخواهند بود که هیچگونه اقدام بلاواسطه کمونیستی را پیشنهاد نمایند. معهدا میتوانند:

۱- دمکراتها را مجبور کنند که تا سرحد امکان در تعداد بیشتری از اجزاء متشکله نظام اجتماعی تابحال موجود مداخله نمایند تا اینکه جریان

عادی آن مختل شده، خود را در فشار بیشتر قرار دهند و همچنین هر چه بیشتر نیروهای مولده، وسائل حمل و نقل، معادن، کارخانجات، راههای آهن را در دست دولت متمرکز نمایند.

۲- آنها باید پیشنهادات دمکراتها را، که در هر صورت نه به شیوه انقلابی، بلکه صرفاً رفرمیستی انجام خواهند داد، تا حد ممکن علیه امکانات سوق دهند و آنها را به صورت حربه مستقیم به مالکیت خصوصی تبدیل نمایند؛ فی المثل، اگر خرده بورژوازی پیشنهاد خریدن راه آهن و کارخانجات را بنماید، آنوقت کارگران باید بخواهند که این راه آهن و کارخانجات، که املاک ارتجاعیون هستند، بدون هیچگونه غرامتی به ضبط دولت درآیند؛ اگر دمکراتها پیشنهاد مالیات متناسب را بنمایند، کارگران باید خواستار مالیات تصاعدی باشند؛ اگر دمکراتها خودشان پیشنهاد مالیات بر درآمد ملایم را مطرح سازند، آنگاه کارگران باید بر روی مالیاتی پافشاری کنند که نسبت آن بحدی صعودی اوجگیری کند که سرمایه بزرگ بزودی داغان شود؛ اگر دمکراتها خواستار تنظیم بدهکاریهای دولت شوند، آنگاه کارگران باید طالب ورشکستگی دولت باشند. بنابراین، مطالبات کارگران در همه جا بستگی به امتیازات و اقداماتی خواهد داشت که دمکراتها مطرح میکنند.

اگر کارگران آلمان، بدون گذار کامل از یک پروسه رشد طولانی انقلابی، قادر به گرفتن قدرت و اجرای کامل منافع طبقاتی خودشان شوند، حداقل اینبار بطور مسلم میدانند که اولین پرده این درام انقلابی قریب الوقوع مقارن با پیروزی بلاواسطه طبقه شان در فرانسه خواهد بود و تا حد زیادی بوسیله آن تسریع خواهد گشت. ولی آنها باید، با درک روشنی از منافع طبقاتی خود، با اتخاذ هر چه زودتر موضع مستقل حزبی خودشان، و با اجازه ندادن بخود که در زمینه نیاز به تشکیلات مستقل حزبی پرولتاریا فریب عبارات سالوسانه خرده بورژوازی دمکرات را بخورند، بخشی عظیمی از پیروزی نهائیشان را خود به سرانجام برسانند. ندای جنگ آنها همیشه باید «انقلاب مداوم» باشد.

لندن، مارس ۱۸۵۰ اثر مارکس و انگلس

زیرنویس

(۱) امروز باید یادآور شویم که این عبارت از یک سوء تفاهم سرچشمه

گرفته است. در آنزمان - بشکرانه بناپارتيستها و ليبرالهائي كه واقعيات تاريخ را دگرگونه جلوه مي‌دادند - چنين جا افتاده بود كه ماشين متمرکز ادارات دولتي با انقلاب كبير پا به عرصه وجود گذاشت و بويژه بوسيله مجمع نمايندگان بمشابه اسلحه اي برنده و مطلقاً ضروري در مبارزه عليه ارتجاع سلطنت طلب و فدراليست و دشمن خارجي مورد استفاده قرار گرفت. ولي امروز اين يك حقيقت محض است كه در تمام طول انقلاب تا هجدهم برومر تمام دستگاه اداري محلات، بخشها و همبائي ها از صاحب منصباني تشكيل ميشد كه منتخب بودند و اين صاحبمنصبان در چارچوب قوانين عام كشور از اختيارات تام برخوردار بودند؛ و دقيقاً اين خود حكومتي ايالتي و محلي، همچون در آمريكا، به آنچنان اهم قدرتمندي بدل گرديد كه ناپلئون پس از كودتاي خود در هجدهم برومر سراسيمه تلاش نمود تا آنرا با دستگاه اداري استانداري تعويض نمايد - دستگاهي كه هنوز هم بجاي خود باقي است و بهمين جهت هم از ابتدا كاملاً اسلحه ارتجاع بود. اما درست به آن حد كه خود - حكومتي ايالتي و محلي با مركزيت سياسي و ملي در تضاد ميفتد، لزوماً بهمان اندازه ناچيز هم با روحيه خودخواهي تنگ نظرانه محلي گري مربوط ميگردد، چيزيكه آنچنان در سوئيس مشتمن كننده است و جمهوريخواهان فدرال جنوب آلمان ميخواستند در آلمان ۱۸۴۹ از آن قانون حاكم بسازند.

(يادداشت انگلس در چاپ ۱۸۸۵، زوريخ)

تكثير از: حجت برزگر

۱۳۸۱/۰۱/۱۱

(۲۰۰۲/۰۳/۳۱ ميلادي)